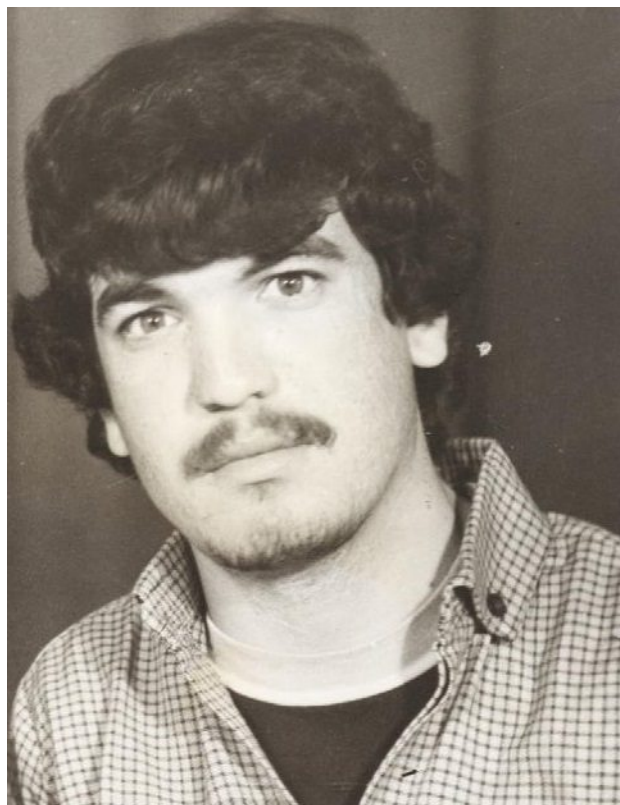


## شہید اسماعیل بحرینی پور



|             |               |
|-------------|---------------|
| نام پدر     | ابراهیم       |
| تاریخ تولد  | ۱۳۴۰/۰۸/۰۷    |
| محل تولد    | بوشهر - کنگان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۱/۱۲/۲۱    |
| محل شهادت   | سرپل دهاب     |
| مسئولیت     | رزمنده        |
| نوع عضویت   |               |
| شغل         |               |
| تحصیلات     |               |
| مدفن        | کنگان         |

## زندگینامه

در سال ۱۳۴۰ در کنگان و خانواده ای مذهبی و متدین دیده به جهان گشود . وی در هفت سالگی به مدرسه رفت . دوران ابتدایی را در دبستان خیام و دوران راهنمایی را در مدرسه شریعتی با موفقیت پشت سر گذراند . بعد از آن با جمعی از دوستان خود برای ادامه تحصیل عازم بوشهر شد . اما در بار اول با ناکامی روبرو شد و به علت شرایط زمانی ، عازم خدمت مقدس سربازی شد و دیگر مجال ادامه تحصیل پیدا نکرد . هنوز چند ماه از خدمت مقدس سربازی وی نگذشته بود که بر اثر تصادفی که هنگام انجام وظیفه برای ایشان رخ داد از انجام بقیه خدمت مقدس سربازی معاف گردید و در بنیاد مهاجرین جنگ مشغول به کار شد . وی فردی زحمت کش ، فعال و دارای اخلاقی پسندیده بود . از همان اوایل نیز دارای روحیه ایثارگری و شهادت طلبی بود . با دوستان شان کاملاً صمیمی بود و هیچ وقت کلام یا صحبت نا شایستی بر زبان نمی آورد . عضو فعال بسیج کنگان بود و در بسیج نیز خدمات شایسته ای انجام داد . وی دو مرتبه به جبهه های نبرد اعزام شد . سر انجام در مورخه ۶۱/۱۲/۲۱ در منطقه سر پل ذهاب بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نایل گردید . روحش شاد و راهش پر رهرو باد .

## وصیت نامه

اینجانب اسماعیل بحرینی پور فرزند ابراهیم متولد سال ۱۳۴۰ داوطلبانه به جبهه رفتم و می خواستم به دنیا بفهمانم که انقلاب ما هیچ وقت شکست نمی خورد . از برادران و خواهرانم خواهش می کنم موقعی که شهید شدم به هیچ وجه گریه نکنند . خداوند تبارک تعالی مرا به دنیا آورده و باز پس گرفته است . از برادران گرامی خواهش و تمنا دارم که رهبر انقلاب را تنها نگذارند که ابر قدرتهای فاسد بر ما حکومت بکنند . از پدرم می خواهم بر مزارم به هیچ وجه گریه نکند که دشمنان انقلاب خوشحال شوند . برادرانم را به مدرسه بفرستید تا فردای آنان یک سرمشق تازه ای بگیرد . پدر عزیزم اگر شهید شدم افتخار کن که در راه اسلام و دین شهید شده ام . خیال کن فرزند تو یک هدیه است و به قرآن داده اید . به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر .

اسماعیل بحرینی پور

## خاطرات

### شهید به روایت پدر

شهید دومین فرزند من می باشند. هنگام اعزام به جبهه حدود ۱۹ سال و روحیه ای بسیار قوی داشت. بسیار به مسایل مذهبی و اخلاقی مقید و پایبند بود. روز جمعه در مراسم دعای ندبه ی در جایگاه نماز بودم که خیلی به صورت ناگهانی به من اطلاع دادند فرزندم به شهادت رسیده است. پیکر شهید را یک روز قبل به شهرستان آورده بودند. چاره ای نبود، جز تسلیم رضای خدا شدن و زبان به ذکر « انا لله انا الیه راجعون » گشودن. جامعه باید اهداف و راه شهدا را که بخاطر آن جان خود را نثار نمودند به دیگران بشناسانند. آرمان ها و ارزش هایی که شهدا بر جای گذاشته اند را پایمال نکنند و به نسل های آینده انتقال دهند.

### شهید به روایت همرمزم

من در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۲۳ در منطقه قصر شیرین به همراه و همسنگر شهید بحرینی پور بودم. علاقه زیادی به امام و اسلام داشت و دوست داشت که در این راه شهید شود. عاقبت به آرزوی خود رسید.

همیشه دوست داشت که یک خادم اسلام باشد و در جبهه در همه مراسمات مذهبی جبهه حضوری فعال داشت. برخوردش با همسنگرانیش اینقدر خوب و آرام بود که همسنگرانیش دوست داشتند از اخلاق وی استفاده کنند. در ماموریت های محوله همیشه دوست داشت که ماموریت خود را به نحو احسن انجام دهد. هیچ وقت از ماموریت فرار نمی کرد. هنگام شهادت شهید من در سنگر بودم که یکدفعه صدای خمپاره آمد و ترکش خمپاره به وی اصابت کرد و به درجه رفیع شهادت نایل گردید. یوسف بحرینی

### خاطره هایی از دوستان و خویشاوندان شهید:

شهید در وقت تقسیم کردن غذا همیشه می گفت: باید اول غذا را به برادران عزیزم بدهم و بعد برای خودم بگیرم. وقتی من غذا می گرفتم به وی می گفتم: برای خودت چی می گفت: اول برادران عزیز. در سنگر همیشه انسانی شوخ طبع بود. ما به وی می گفتم: تویی یکی از شهیدان ما هستی و او خوشحال می شد. یک روز ما سنگر خود را درست می کردیم که ناگهان خمپاره ای کنار ما اصابت کرد و اسماعیل شهید شد.

( یوسف بحرینی همرمزم شهید )



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران